



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مقام دوم - کیفیت وضع حروف - نظر محقق نائینی

سال: چهارم

تاریخ: ۲ اسفند ۱۳۹۱

مصادف با: ۹ ربیع الثانی ۱۴۳۴

جلسه: ۷۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بحث در قسم سوم از اقسام اربعه وضع؛ یعنی وضع عام، موضوع له خاص بود، گفته شد مشهور برای این قسم به حروف، اسماء اشاره، ضمائر و موصولات مثال زده‌اند، اولین مثال حروف است که گفتیم در این باره در دو مقام بحث می‌کنیم؛ یکی اینکه حقیقت معنای حرفی چیست که بحث آن گذشت. دیگر آن که وضع حروف چگونه است.

مقام دوم: کیفیت وضع حروف

مقام دوم اینکه وضع در حروف چگونه است، آیا از قبیل وضع عام، موضوع له خاص می‌باشد یا نه؟ بعد از فهم حقیقت معنای حرفی این مسئله را با سهولت بیشتری می‌توانیم پی‌گیری کنیم. در باب وضع حروف هم اقوال مختلف است که ما آنها را ذکر و بررسی خواهیم کرد تا حق در مسئله روشن شود، توجه داشته باشید که اقوالی که در مقام دوم بحث مطرح می‌شود غیر از اقوالی است که در مقام اول مطرح شد؛ چون اقوال مطرح شده در مقام اول ناظر به حقیقت معنای حرفی بود، آنجا اعلام نظراتی داشتند که به ذکر و بررسی آنها پرداختیم، همان اعلام در مقام دوم بحث هم نظراتی دارند که به آنها اشاره می‌کنیم. بنا بر مسلک اول در باب معنای حرفی که حروف برای هیچ معنایی وضع نشده‌اند، مسئله روشن است. طبق مسلک دوم که نظر مرحوم آخوند بود هم مطلب واضح است چون مرحوم آخوند معتقد است وضع حروف از قبیل وضع عام، موضوع له عام است و مستعمل فیه هم عام است و تنها تفاوت حرف و اسم در آلیت و استقلالیت لحاظ است که این هم خارج از وضع و موضوع له و مستعمل فیه است. تفصیل نظریه ایشان سابقاً در بحث از حقیقت معنای حرفی بیان و اشکالات آن هم مطرح شد، علت اینکه اینجا نظر مرحوم آخوند متفاوت از نظر ایشان در مقام اول بحث نیست این است که ایشان وضع حروف و اسماء را یکی می‌دانند، یعنی معنای خاصی برای معنای حرفی ذکر نکرده لذا همان گونه که وضع اسماء، عام و موضوع له آنها هم عام است حروف هم وضعشان عام و موضوع له آنها هم عام است لذا نظریه ایشان خیلی جای بحث ندارد چون اشکالات نظریه ایشان را ما در مقام اول بحث که بحث از حقیقت معنای حرفی بود ذکر کردیم. البته برخی هم معتقدند که وضع عام، موضوع له هم عام ولی مستعمل فیه، خاص است، یعنی واضح در مقام وضع مفهوم کلی ابتداء را تصور کرده و لفظ «من» را برای همان مفهوم کلی وضع کرده لکن مستعمل در مقام استعمال، آن را در افراد و مصادیق استعمال کرده است، مرحوم آخوند در کفایه به این قول اشاره کرده و به عنوان یک توهم آن را رد کرده است که ما در ضمن اقوال و نظریه مختار روشن خواهیم

کرد که آیا این نظر درست است یا خیر؟ عمده آن است که اقوال موجود در مسلک سوم در این رابطه مورد بررسی قرار گیرد:

قول اول (محقق نائینی):

ایشان هم مثل محقق خراسانی معتقد است وضع حروف عام و موضوع له آنها هم عام است لکن عمومیت موضوع له در حروف با عمومیت موضوع له در اسماء متفاوت است، هر دو می‌گویند وضع در حروف عام و موضوع له هم عام است لکن به دو معنای متفاوت، عمومیت موضوع له در حروف به یک معناست و عمومیت موضوع له در اسماء به معنای دیگری است.

مقدمه اول:

برای اینکه این مطلب معلوم شود محقق نائینی ابتدائاً مقدمه‌ای ذکر می‌کنند و بعد از آن به بیان فارق بین عمومیت موضوع له در حروف با عمومیت موضوع له در اسماء می‌پردازند. ایشان می‌فرماید: اساساً کلیت و جزئیت در باب حروف با کلیت و جزئیت در باب اسماء متفاوت است، معنای معروف کلی و جزئی که تا به حال شنیده‌اید در مورد مفاهیم اسمیه صحیح است، در تعریف مفهوم کلی گفته شده «الکلی ما لایمتنع فرض صدقه علی کثیرین» و مفهوم جزئی عبارت است از مفهومی که «یمتنع فرض صدقه علی کثیرین»، مثل مفهوم انسان و مفهوم زید، این معنی از کلیت و جزئیت فقط در مورد اسماء منطبق است اما در باب حروف صحیح نیست؛ چون حروف اساساً یک مفاهیم متقرّره و مستقله‌ای ندارند تا بتوان آنها را لحاظ کرد و دید که آیا صدق آنها بر کثیرین ممتنع است یا ممتنع نیست. باید مفهومی وجود داشته باشد تا ببینیم قابل صدق بر کثیرین می‌باشد یا نه تا بعد بگوییم کلی است یا جزئی، مفهوم انسان، مفهومی است که در ذهن وجود دارد و قابل صدق بر کثیرین است لذا کلی است، همچنین مفهوم زید یک مفهومی است که در ذهن مستقر است و قابل صدق بر کثیرین نیست لذا جزئی است اما معنای حرفی تقرر و ثبوتی در ذهن ندارد تا بحث شود که قابل صدق بر کثیرین است تا کلی باشد یا قابل صدق بر کثیرین نیست تا جزئی باشد بلکه معنای حرفی به سبب استعمال ایجاد می‌شود همان گونه که محقق نائینی در مقام اول بحث (بحث از حقیقت معنای حرفی) گفتند معانی حروف، ایجادیه می‌باشند یعنی به سبب استعمال معنای حرفی ایجاد می‌شود و هیچ وعائی برای معنای حرفی غیر از وعاء استعمال نیست، پس چگونه نسبت به چیزی که هنوز ثبات و تقرر ندارد می‌توان بحث کرد که کلی است یا جزئی؟ چون قوام معنای حرفی به ایجاد آن است و ایجاد آن هم به استعمال محقق می‌شود، مثلاً تا گفته نشود «زید فی الدار»، معنای «فی» تحقق ندارد تا ببینیم کلی است یا جزئی و با استعمال است که این معنی تقرر پیدا می‌کند. پس نمی‌توان تفسیری را که برای کلیت و جزئیت در مورد اسماء وجود دارد در مورد حروف هم مطرح کرد لذا کلیت و جزئیت در باب حروف با باب اسماء فرق می‌کند.

مقدمه دوم:

محقق نائینی می‌فرماید: کلیت و جزئیت در باب حروف در واقع به این است که اگر ما خصوصیتی که در موارد مختلف استعمال وجود دارد را داخل در حریم معنای حرفی بدانیم در این صورت معنای حرفی، جزئی خواهد بود ولی اگر این

خصوصیات را خارج از حریم معنای حرفی بدانیم و فقط مربوط به استعمال باشد در این صورت معنای حرفی، کلی خواهد بود.

به طور کلی هر استعمالی خصوصیتی دارد که در استعمال دیگر نیست، اگر من گفتم «سرت من البصرة الى الكوفة» و شما هم بگویید «سرت من البصرة الى الكوفة» در این صورت دو استعمال محقق شده که یک خصوصیتی در استعمال من متکلم وجود دارد که در استعمال شما نیست و یک خصوصیتی هم در استعمال شماست که در استعمال من نیست، اگر هم من بگویم «سرت من البصرة» و بعد از آن بگویم «سرت من الكوفة» در این صورت هم دو استعمال محقق شده که هر یک خصوصیت مخصوص خودش را دارد، اگر من الآن بگویم «سرت من البصرة» و بعد از آن دوباره بگویم «سرت من البصرة» یعنی همین جمله را دو بار استعمال کنم باز هم هر یک از این دو استعمال یک خصوصیت جداگانه را دارا می‌باشد، لکن در عین اینکه این استعمالات که ذکر شد مختلف است و خصوصیات خاص خودش را دارد اما در همه آنها حرف «من» بکار رفته است و «من» حاکی از نسبت ابتداییه است و اگر این حرف ده مرتبه هم به طور مستقل استعمال شود هر استعمال با استعمال قبلی فرق می‌کند و حکایت آن از نسبت ابتداییت با دیگری فرق می‌کند و هر بار که متکلم می‌گوید «من البصرة» یک ربط و نسبتی را ایجاد می‌کند. پس در همه این استعمالات، نسبت‌ها و ربط‌های ابتداییه وجود دارد اما در عین حال با هم فرق می‌کند و خصوصیتی در هر کدام از این نسبت‌های ابتداییه وجود دارد که در دیگر نسبت‌ها وجود ندارد.

حال اگر این خصوصیت داخل در همان نسبت ابتداییه و معنای حرفی باشد در این صورت موضوع له حروف، خاص خواهد بود، مثلاً خصوصیت نسبت ابتدائی اول داخل در همان نسبت ابتدائی اولی باشد و خصوصیت نسبت ابتدائی دوم هم داخل در همان نسبت باشد که در این صورت موضوع له حروف، خاص خواهد بود؛ مثلاً فرض کنید ده نفر در این اتاق وجود دارند که این ده نفر از یک جهت با هم مشترکند و آن انسانیت آنها است اما هر کدام یک خصوصیتی دارند که اگر این خصوصیات را داخل در ذات و حقیقت آنها بدانیم ده حقیقت متفاوت خواهیم داشت. در ما نحن فیه هم خصوصیت استعمال اول اگر داخل در همان نسبت ابتداییه اولی باشد در این صورت موضوع له خاص و جزئی است ولی اگر این خصوصیت خارج از معنای حرفی باشد در این صورت موضوع له حروف عام و کلی خواهد بود، توجه داشته باشید که در این صورت هم خصوصیت وجود دارد ولی خارج از حقیقت و ذات معنی است نه اینکه خصوصیتی نباشد و استعمالات با هم هیچ فرقی نکنند، استعمالات قطعاً با هم فرق دارند لکن جزئی یا کلی بودن معانی حرفیه تابع این است که ما این خصوصیات مسلّمه را داخل در معنای حرفی و ضمیمه به آن معنای نسبت ابتداییه بدانیم یا ندانیم که اگر این خصوصیت را داخل در معنای ابتداییه دانستیم در این صورت جزئی و خاص خواهد بود ولی اگر آن خصوصیت را داخل در معنای ابتداییه ندانیم کلی و عام خواهد بود. حال اگر ما این خصوصیات را خارج از معنای حرفی دانستیم در این صورت این خصوصیات مربوط به تشخص وجود و از لوازم وجود آن خواهد بود. پس کلیت و جزئیت در حروف با کلیت و جزئیت در اسماء متفاوت است.

محقق نائینی بعد از ذکر این دو مقدمه می‌گوید موضوع‌له حروف کلی است؛ چون معنای حرفی در تحقق و وجود متقوم به غیر است اما در حقیقت و ذاتش متقوم به غیر نیست مانند اعراض که در تحقق محتاج موضوع و محل می‌باشند مثل سفیدی که در خارج وجود مستقل ندارد، سفیدی اگر بخواهد در خارج تحقق پیدا کند حتماً باید بر چیزی عارض شود پس وجود استقلالی در خارج ندارد و در وجود متقوم به غیر است اما در حد ذات و در مرحله مفهوم و ماهیت متقوم به غیر نیست لذا می‌توان مفهوم بیاض را مستقلاً در ذهن، تصور کرد، پس احتیاج به محل و موضوع، مربوط به عالم وجود است اما احتیاج به محل جزء ذات و حقیقت و ماهیت عرض نیست.

در ما نحن فیه هم مطلب از همین قرار است یعنی حروف هم در مرحله حقیقت و ماهیت محتاج و متقوم به طرفین نیستند بلکه در مرحله وجود است که محتاج به طرفین هستند یعنی اگر معنای حرفی بخواهد وجود پیدا کند متقوم به طرفین است اما بدون در نظر گرفتن آن مرحله متقوم به غیر نیست لذا محقق نائینی می‌گوید احتیاج معنای حرفی به طرفین که همان خصوصیات باشد در موطن استعمال موجب جزئیت موضوع‌له نمی‌شود همان گونه که ایجادیت معنای حرفی موجب جزئیت آن نمی‌شود. محقق نائینی دو ویژگی برای حروف ذکر کردند؛ اول اینکه ایجادیت هستند و دوم اینکه محتاج به غیر می‌باشند، لکن نه ایجادیت حروف موجب جزئیت معنای حرفی می‌شود چون به استعمال، این معنی ایجاد شده و خود ایجادیت بودن موجب جزئیت نیست. احتیاج به غیر هم موجب جزئیت نمی‌شود، چون احتیاج به غیر در مرحله وجود است اما حروف در مرحله ماهیت محتاج به غیر نیست، پس خصوصیت از لوازم وجود و تحقق و تشخیص معنای حرفی است نه از لوازم ماهیت و حقیقت معنای حرفی.

نتیجه:

بنابراین به استناد مقدمه و تفاوتی که بین کلیت و جزئیت در حروف و اسماء گفته شد و به استناد این نکته که در معنای حرفی بیان شد که معنای حرفی در تحقق و وجود متقوم به غیر است و در مقام تحقق و تشخیص است که خصوصیت پیدا می‌کند و الا در مرحله حقیقت و ذات متقوم به غیر نیست و این خصوصیت تقوم به غیر از حقیقت آن خارج است، نتیجه می‌گیریم که معنای حرفی یک معنای کلی است و خصوصیت، مربوط به مقام استعمال است یعنی وقتی معنای حرفی موجود شد ربطی که به وسیله استعمال ایجاد می‌شود نیاز به طرفین دارد و الا وضع عام و موضوع‌له عام است یعنی واضع وقتی می‌خواهد وضع کند نخست لفظ «من» را و سپس معنی کلی نسبت ابتدائیت را تصور می‌کند و لفظ «من» را برای نسبت‌های ابتدائیه خاصه وضع می‌کند و آن خصوصیت به سبب استعمال و بعد از وجود بر معنی عارض می‌شود، در اسماء ما گفتیم وضع عام و موضوع‌له عام است که منظور این است که عام دارای افراد و مصادیقی است که می‌توان این عام را بر مصادیقش حمل کرد، مثلاً اینکه گفته می‌شود موضوع‌له انسان عام است معنایش این است که مصادیقی دارد که قابل انطباق بر آن مصادیق است یعنی حمل کلی بر فرد به نحو حمل شایع است اما در حروف این گونه نیست چون اصلاً فرد خارجی ندارد تا

بر آن حمل شود چون اصلاً قوام معنای حرفی به ایجاد است و معنای حرفی به وسیله استعمال ایجاد می‌شود و موطنی هم جز موطن استعمال ندارد، بنابراین چیزی که قوامش به وجود و استعمال است، وراء استعمال خارجی چیزی نیست تا بخواهد بر آن حمل شود. پس آنچه که به وسیله حروف در همه استعمالات ایجاد می‌شود یک معنی است یعنی از نظر حقیقت و ماهیت هیچ فرقی با هم ندارند یعنی نسبت ابتدائیه در استعمال اول «من» با نسبت ابتدائیه در استعمال دوم و سوم هیچ فرقی ندارند، حرف «من» برای نسبت ابتدائیه وضع شده و دهها استعمال هم که باشد هیچ فرقی از نظر معنی و ماهیت ندارند اما از نظر وجود و تشخیص هر کدام یک خصوصیتی دارند که در استعمال اول وقتی من متکلم می‌گویم: «سرت من البصره»، با گفتن «من» ربطی بین سیر و بصره ایجاد می‌شود که این معنی و این نسبت ابتدائیه ایجاد شده وجوداً با آن ربط و نسبتی که بعداً ایجاد می‌شود فرق می‌کند در عین حال که ماهیتاً و حقیقتاً یکی هستند، پس این طور نیست که اینها یک مفهوم کلی داشته باشند که ربط و نسبتی که با استعمال اول ایجاد شده یک مصداق از آن و ربط و نسبتی که با استعمال دوم ایجاد شده مصداق دیگر آن باشد بلکه ماهیت و حقیقت همه این استعمالات یک چیز است لذا وضع حروف عام و موضوع له آنها هم عام می‌باشد.^۱

تذکر اخلاقی: اولین منزل آخرت

رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «انَّ القبر اول منازل الآخرة، فان نجی منه فما بعده أيسر منه و ان لم ینج منه فما بعده لیس بأقل منه»^۲؛ انسان وقتی از دنیا می‌رود منازل متعددی را در پیش رو دارد که مرحله به مرحله باید آنها را طی کند. اولین منزل از منال آخرت عالم قبر است - منظور از قبر حفره‌ای که در زمین کنده می‌شود نیست بلکه منظور عالم برزخ است - رسول گرامی اسلام می‌فرماید: اگر کسی از منزل قبر نجات پیدا کند و راحت عبور کند بعد از این منزل راحت تر خواهد بود و منازل بعدی بر او آسان تر خواهد بود، ولی اگر از عالم قبر نجات پیدا نکند نجات بعد از آن هم مشکل است. در بعضی روایات آمده که بعضی از انسان‌ها برای آماده شدن برای ورود به عالم آخرت، گرفتاری‌هایی در عالم برزخ پیدا می‌کنند تا تطهیر شوند و برای ورود به بهشت آماده شوند، اگر انسان از عالم قبر نجات پیدا کرد و راحت عبور کرد بعد از آن هم برای او راحت خواهد بود ولی اگر کسی از عالم قبر نجات پیدا نکند سختی بعد از عالم قبر کمتر از سختی‌های عالم قبر نخواهد بود. ما غافل هستیم از اینکه آسانی و سختی عالم قبر به دست خود ما و در عالم دنیا فراهم می‌شود، وقتی ما می‌توانیم کاری کنیم که عبور ما از منزل قبر و منازل بعد از آن آسان و راحت باشد چرا باید زندگی و عمل و قول و رفتار و ذهن و فکر ما به گونه‌ای باشد که به دست خود عبور از این منازل را دشوار کنیم؟ پس قبل از منزل قبر، منزل دنیا است که نحوه ورود به منزل قبر و خروج از آن و طی مسیر در سایر منازل را آسان یا سخت می‌کند.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. فوائد الاصول، ج ۱، ص ۵۹-۵۴.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۴۲، ح ۶۴.